



سرکار خانم فاطمه کردانی مقدم

کارمند بازنشسته دانشگاه شهید چمران

سال بازنشستگی: ۱۳۷۸

من فاطمه کردانی مقدم هستم، متولد سال ۱۳۳۲ در شهرستان بندرماهشهر. تا سن هفت سالگی در این بندر کوچک زندگی می کردیم و از سال ۱۳۴۳ به علت بازخرید شدن پدرم از خدمت که به درخواست خودشان انجام شد، به اهواز آمدم و از سوم ابتدایی تا کلاس ششم در دبستان رشديه و از کلاس هفتم در دبیرستان پروین اعتصامی مشغول به تحصیل بودم و در رشته علوم طبیعی دیپلم گرفتم. بعد از گرفتن دیپلم به دلیل شرایط فرهنگی آن دوران نتوانستم ادامه تحصیل بدهم ولی در دوره آموزشی ماشین نویسی شرکت کردم و مدرک گرفتم سپس مشغول به یادگیری خیاطی شدم و دیپلم خیاطی گرفتم. در سال ۱۳۵۳ توسط یکی از آشنایان که در دانشگاه جندی شاپور اهواز (شهید چمران کنونی) شاغل بود به کارگزینی معرفی و به استخدام دانشگاه درآمدم و در اداره آموزش دانشکده علوم به عنوان ماشین نویس مشغول به کار شدم. پس از دو سال سمت اداری من به متصدی امور دانشجویی تغییر کرد که تا زمان انقلاب اسلامی و شروع جنگ تحمیلی در همین سمت شاغل بودم.

بعد از یکسال که استخدام من تقریباً رسمی شده بود و جزو پرسنل دانشگاه به حساب می آمدم موقعیتی پیش آمد که در یک آزمون استخدامی شرکت نفت شرکت کردم و قبول شدم و قرار بود دوره آموزشی ۳ ماهه برای ما بگذارند که به دلیل نیاز به نیرو سه نفر اول آزمون را که من هم یکی از آن ها بودم، بدون دوره آموزشی استخدام کردند و حدود ۵ روز در شرکت نفت مشغول به کار بودم و بعد از آن استخدام، رسمی نشده استعفا

دادم زیرا محیط اداری آنجا با محیط دانشگاه که یک محیط فرهنگی و علمی بود، قابل مقایسه نبود و تفاوت بسیار داشت و من در مدت یکسال به محیط دانشگاه انس گرفته بودم و با روحیات من سازگارتر بود.

با شروع سال ۱۳۵۷ جنب و جوش انقلاب در فضای دانشگاه آغاز شد و اعتصابات فقط محدود به دانشجویان نبود و کارکنان نیز اعتصاب کردند و به مدت چند ماه به طول انجامید و کارکنان دست از کار کشیده بودند، البته در وقت مقرر به محل کار می‌رفتیم اما به دلیل اعتصاب کسی مشغول به کار نمی‌شد. در این دوران بیشتر افراد مشغول به فعالیت انقلابی و برگزاری نشست‌های سخنرانی بودند. خاطره‌ای دارم از روز چهارشنبه سیاه. روز ۲۷ دیماه ۱۳۵۷ روز بعد از فرار شاه که به چهارشنبه سیاه معروف شد، در سالن بزرگ ورزشی دانشکده تربیت بدنی سخنرانی بود، آیت الله خزعلی مشغول سخنرانی بودند که خبری فوری و محرمانه به ایشان داده شد و ایشان بلافاصله اتمام مراسم را اعلام کردند و همه پراکنده شدند و ما کارکنان به محل کار خود برمی‌گشتیم که حراست دانشگاه به سرعت همه افراد را به سمت خروجی دانشگاه از سمت بیمارستان شماره ۲ (بیمارستان گلستان کنونی) هدایت می‌کرد. فقط متوجه شدیم که نیروهای انتظامی حکومت، در دانشگاه در حال آتش زدن ماشین‌ها و تیراندازی بودند. همه کارکنان و دانشجویان پراکنده شده بودند و هرکس به دنبال راه فرار بود. من و چند تن از همکاران از سمت بیمارستان گلستان از دانشگاه خارج شدیم و از سمت روستای سید کریم فقط توانستیم به طرف کمپلو و شلنگ آباد راه پیدا کنیم و به ناچار به آن طرف رفتیم و حتی نتوانستیم به خانه خودمان برویم به این دلیل که تنها راهی که توانستیم پیدا کنیم به سمت کمپلو بود، نیروهای حکومتی تانک به درون خیابان‌های شهر آورده بودند و ماشین‌ها را آتش می‌زدند و تعدادی از مردم را زخمی و شهید کردند. من به ناچار به خانه یکی از اقوام رفته بودم. تلفن‌ها قطع بود و امکان برقراری تماس نبود. خانواده‌ام از من بی‌خبر و نگران بودند و برادرم به دانشگاه رفته بود و با دیدن اوضاع فکر کرده بود که ماشین مرا هم آتش زده‌اند و حراست دانشگاه کسی را به داخل راه نمی‌داد. روز چهارشنبه سیاه برای همه مردم خاطره بدی بود که مردم را در شور انقلاب مصمم‌تر کرد.

سرانجام پس از ۲۲ بهمن و پیروزی انقلاب فضای دانشگاه تغییر کرد. گروهک‌های زیادی در دانشگاه شروع به فعالیت علنی و عضوگیری و برگزاری سخنرانی کرده بود. گروهک‌ها هر کدام اتاق‌هایی را در دانشگاه اشغال کرده بودند و به تبلیغات مشغول بودند. حزب توده، مجاهدین خلق، فداییان اسلام و همه در دانشگاه فعالیت می‌کردند و فضای دانشگاه از ماهیت علم‌آموزی خود فاصله گرفته بود و جوی متشنج و غیر علمی بر دانشگاه حاکم شده بود. این وضع تا زمان انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه ادامه داشت.

ستاد انقلاب فرهنگی در خرداد سال ۵۹ تشکیل شد و هدف آن برنامه‌ریزی جدید برای دانشگاه‌ها و انجام طرح‌های فرهنگی و علمی و گسترش فرهنگ اسلامی در دانشگاه بود. جهاد دانشگاهی نیز به عنوان یکی از بازوان اجرایی ستاد انقلاب فرهنگی تاسیس شد. پس از ۳ ماه در شهریور ۵۹ با شروع جنگ تحمیلی، جهاد دانشگاهی که یک ماه و نیم از تاسیس آن می‌گذشت در جبهه و پشت جبهه مشغول فعالیت شد.

با شروع جنگ تحمیلی ادارات و دانشگاه‌ها تعطیل شدند و بسیاری از مردم خوزستان به استان‌های دیگر کشور نقل مکان کردند و تقریباً نیمی از شهر اهواز خالی از سکنه شده بود ولی من و خانواده‌ام همچنان ساکن اهواز بودیم. من و دیگر کارکنانی که هنوز در اهواز زندگی می‌کردند هر چند روز یکبار برای حضور و غیاب به دانشگاه مراجعه می‌کردیم. یکی از دفعاتی که برای حضور و غیاب به دانشگاه رفته بودم آقای مهندس عباس والا که در آن زمان در جهاد دانشگاهی که به تازگی تاسیس شده بود، مسئولیتی داشتند، اعلام کردند که برای جهاد دانشگاهی احتیاج به نیرو است، من هم اعلام آمادگی نمودم و از آن روز در جهاد دانشگاهی مشغول به کار شدم و بیشترین مدت خدمت اداری من، در جهاد دانشگاهی دانشگاه شهید چمران اهواز و در زمان ریاست آقای مهندس شکرالله‌زاده سپری شد و من در تمام این مدت و تا زمان بازنشستگی در سمت مسئول دبیرخانه مشغول به کار بودم.

در زمان جنگ تحمیلی در حد توان‌مان در پشتیبانی جبهه مشغول به یاری رسانی بودیم و از هیچ‌گونه کمکی دریغ نمی‌کردیم. حمایت‌های شخص من بیشتر از جهت کمک‌های مالی بود و همچنین در یکی از مساجد منطقه زیتون کارمندی دوره ۶ ماهه کلاس‌های عقیدتی برگزار می‌شد که شامل آموزش دروس منطق، فلسفه، دروس صرف و نحو عربی بود، که در آن زمان علاوه بر گذراندن این دوره، در ساعات فراغت کمک‌های مردمی را بسته‌بندی می‌کردیم و برای ارسال به جبهه آماده می‌شد.

در سال ۱۳۷۸ با ۲۳ سال سابقه بازنشسته شدم. بازنشستگی پیش از موعد من به این دلیل بود که محل کار همسرم از اهواز به تهران انتقال پیدا کرد و همچنین شاغل بودن با داشتن دو فرزند برای من مقدور نبود و تصمیم گرفتم که اوقات بیشتری را با فرزندانم بگذرانم که خیالم از تربیت فرزندانم آسوده باشد و اکنون خوشنودم که در این امر موفق بوده‌ام. در دوران بازنشستگی هم فعال و پرکار بودم و از این فرصت استفاده کردم تا به کارهایی که همیشه علاقه داشتم بپردازم از جمله ورزش، مطالعه و حفظ قرآن کریم.

مریم فرزند اولم در سال چهارم دبستان از طرف مدرسه برای شرکت در مسابقات قرآن برگزیده شد و برای اینکه آمادگی لازم برای مسابقات را داشته باشد او را در کلاس‌های آموزش قرآن مرکز دارالقرآن آموزش و پرورش ثبت نام کردم و رفت و آمد به دارالقرآن یک توفیق اجباری بود که باعث شد من هم با توجه به علاقه‌ام به قرآن، تصمیم بگیرم در کلاس‌های آموزش روانخوانی و تجوید و حفظ قرآن بزرگسالان شرکت کنم و با عنایت پروردگار بعد از چند سال موفق به **حفظ کل قرآن کریم** شدم. همچنین در این مدت به دلیل علاقه‌ای که به ورزش داشتم به صورت حرفه‌ای دوره‌های کامل رشته یوگا و شنا را گذراندم.

در حال حاضر یک تولیدی خیاطی داریم تولیدی سیسمونی که به کمک دخترم راه انداختیم بیشتر هم بخاطر این جوانان که بیکارند تا مشغول باشند و دلگرم .

تمام دوره‌های زندگی من با فراز و نشیب همراه بوده است اما همواره با توکل به خدا و تلاش برای بهبود شرایط بر سختی‌ها فائق آمدم و از این بابت خدا را شاکرم.

سخن آخر اینکه دوران بازنشستگی دوران رخوت و خانه‌نشینی و بیکاری نیست و فرصت خوبی برای پرداختن به علایقی است که مشغله‌های زندگی مجال رسیدگی به آن‌ها را نداده بود و می‌تواند یک شروع تازه باشد...